

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

محمد شریف منصور

۱۶ جولای ۲۰۲۲



شریف منصور

## زندگینامه حضرت محمد مصطفی (ص)

(بخش دهم)

پس از تبعید بنی نضیر از مدینه، چند تن از یهودی ها به دیدار ابوسفیان و سران دیگر قریش رفتند و با آن ها علیه پیامبر (ص) پیمان بستند. پس از آن غطفان و قبایل دیگر به ترغیب یهودی ها به اتحاد قریش و یهودیان برای جنگ با پیامبر (ص) پیوستند و با سپاهی متشکل از ده هزار نفر [۱] اعم از اعراب و یهودیان به مدینه منوره لشکرکشی کردند. شماره این سپاه را بیست هزار نفر [۲] هم نوشته اند اما ده هزار نفر صحیح تر به نظر می رسد. پیامبر پس از اطلاع یافتن از این موضوع، مسلمانان را برای مشورت فراخواند. پیامبر و مسلمانان پس از مشورت با همدیگر، تصمیم گرفتند که در مدینه بمانند. [۳]

در این هنگام حضرت سلمان فارسی یکی از یاران ایرانی تبار حضرت محمد به ایشان پیشنهاد داد که دور مدینه را خندق بکنند. [۴] پیامبر (ص) با پیشنهاد حضرت سلمان موافقت کرد و به مسلمانان فرمان داد که خندق بکنند و خود ایشان هم در این کار به آن ها کمک می کرد. [۵] مسلمانان تا پیش از رسیدن سپاه دشمن، خندق را حفر کردند [۶] و ساختمان های مدینه را به هم متصل کردند و زنان و کودکان را به برج ها فرستادند. [۷] هنگامی که سپاهیان دشمن به نزدیکی مدینه رسیدند ابوسفیان، حُیی بن اخطب یهودی را فرستاد تا اعضای قبیله یهودی بنی قریظه را تشویق کند که به آن ها بپیوندند. بنی قریظه سال ها قبل با پیامبر پیمان بسته بودند که با ایشان وارد جنگ نشوند. [۸]

حیی با نیرنگ و فریب بنی قریظه را راضی کرد که پیمانی که با پیامبر بسته بودند را بشکنند و با قریش و متحدانش علیه پیامبر متحد شوند. پیامبر از این کار آن ها مطلع شد. [۹] و سلمه بن اسلم را به دویست نفر و زید بن حارثه را به همراه سیصد تن از سپاهیان اسلام مأمور کرد که از زنان و کودکان مسلمانان که در برج ها ساکن شده بودند در برابر

بنی قریظه پاسداری کنند. [۱۰] پیوستن بنی قریظه به سپاه دشمن، اضطراب شدیدی را بر مدینه حکمفرما کرد و در طول مدت جنگ، درگیری های پراکنده ای هم میان آن ها و مسلمانان رخ داد. [۱۱]

سپاهیان قریش و هم پیمانان آن ها در نزدیکی مدینه اردوگاه هائی برپا کردند. آن ها از نظر علوفه حیوانات در مضیقه به سر می بردند زیرا در آنجا علفی باقی نمانده بود و آن ها اسب های شان را با ذرت (جواری) هائی که با خودشان از مکه آورده بودند سیر می کردند و شترهایشان را برای خوردن خارها به اطراف می فرستادند. [۱۲] گرچه سپاهیان دشمن برای حمله به مدینه خیلی تلاش کردند اما خندق به عنوان سدی مستحکم در میان سپاه دشمن و مدینه قرار گرفته بود و مسلمانان بشدت در برابر سپاه دشمن پایداری می کردند و با پرتاب تیر و سنگ جلوی عبور دشمن از خندق را می گرفتند. [۱۳]

فقط عمرو بن عبدود و چند نفر دیگر توانستند که به سلامت از خندق بگذرند اما پس از عبور از خندق عمرو بن عبدود به وسیله حضرت علی از پای درآمد و یک نفر دیگر از آن ها هم کشته شد و بقیه فرار کردند. [۱۴]

مسلمانان بشدت تحت محاصره و فشار قرار داشتند و از جانب بنی قریظه هم تهدید می شدند و از همه این ها گذشته، در طول مدت محاصره با سرما و قحطی و گرسنگی هم دست و پنجه نرم می کردند. [۱۵]

در این هنگام، نعیم بن مسعود که در گذشته جزء دوستان صمیمی و مشترک سران قریش و بنی قریظه به شمار می رفت و بتازگی مسلمان شده بود، به حضور آن حضرت آمد و اعلام آمادگی کرد که هر دستوری که پیامبر بدهد را اجراء کند، پیامبر از او خواست که اتحاد و انسجام سپاه دشمن را از بین ببرد.

نعیم بن مسعود به نزد بنی قریظه رفت و به آنها گفت: ای بنی قریظه، شما می دانید که من تا چه مایه با شما دوستی داشته ام و همه شما را بر دیگران ترجیح داده ام.

آنها به نعیم گفتند: تو راست میگویی و همیشه برای ما دوست صادقی بوده ای و همیشه ما به تو اعتماد داشته ایم. نعیم گفت:

آگاه باشید که لشکر غطفان به خاطر آن آمده اند که با محمد (ص) بجنگند که اگر بتوانند پیروز شوند و شهرتی در میان اعراب کسب کنند که برای شما فایده ای نخواهد داشت و اگر هم شکست بخورند به سرزمین خود بر می گردند و شما را در اینجا با این مرد محمد (ص) تنها می گذارند و شما هم به تنهائی توان نبرد با محمد (ص) را ندارید.

بنی قریظه سخنان او را تأیید کردند و از او راه حلی خواستند. نعیم به آن ها پیشنهاد کرد که نماینده هائی به حضور قریش و غطفان بفرستند و از آن ها بخواهید که برای اطمینان خاطر چند تن از سران شان را به عنوان گروگان به بنی قریظه بسپارند تا بنی قریظه هم مطمئن شوند که قریش و غطفان آن ها را [در صورت شکست] تنها نخواهند گذاشت.

بنی قریظه پیشنهاد او را پذیرفتند. سپس نعیم ابن مسعود به نزد سران قریش رفت و در خلوت به آن ها گفت: بدانید که یهودیان بنی قریظه از کاری که با محمد (ص) کرده اند، پشیمان شده اند و به او پیام فرستاده اند که اگر ما چند تن از اشراف دو قبیله قریش و غطفان را بگیریم و به تو تحویل بدهیم تا آنان را بخشی آیا از ما راضی می شوی و دوباره با ما پیمان عدم جنگ می بندی؟ و محمد(ص) هم با این پیشنهاد آن ها موافقت کرده است. بنابراین اگر یهودیان به شما پیام فرستادند که افرادی را به عنوان گروگان به ما بسپارید، شما حتی یک نفر را هم در اختیار آنان قرار ندهید.

پس از این کار حضرت نعیم به نزد غطفانیان رفت و همانند قریش، اعتماد آن ها به یهودیان را از هم گسست. پس از آن ابوسفیان و سران غطفان گروهی از سران قریش را به نزد بنی قریظه فرستادند و به آن ها اطلاع دادند که فردا جنگی فیصله کن را به راه خواهند انداخت و از آن ها خواستند که خودشان را برای جنگ فردا آماده کنند.

یهودیان پاسخ دادند که فردا شنبه است و ما روز شنبه کاری نمی‌کنیم. و از قریش خواستند که چند تن از سران خود را به عنوان گروگان به آن‌ها بسپارند.

هنگامی که فرستادگان این خبر را باز آوردند، سران قریش و غطفان به این نتیجه رسیدند که سخنان نعیم بن مسعود درست بوده است، و به بنی قریظه پیام فرستادند که ما حتی یک نفر از افراد خودمان را هم به شما نمی‌سپاریم.

وقتی بنی قریظه این پاسخ را از آن‌ها دریافت کردند، با همدیگر گفتند:

سخنان نعیم بن مسعود درست بود. این‌ها می‌خواهند بجنگند، اگر توانستند مدینه را غارت می‌کنند در غیر این صورت به سرزمین خود بر می‌گردند و شما را در سرزمین تان با این مرد تنها می‌گذارند، و به قریش و غطفان پیام فرستادند که تا زمانی که چند گروگان را در اختیار ما نگذارید وارد جنگ نخواهیم شد. قریش و غطفان هم پیشنهاد آنها را دوباره رد کردند. در یکی از همان شب‌ها باد تندی بر اردوگاه دشمن می‌وزید که خیمه‌های آن‌ها را می‌کند و دیگ‌های آن‌ها را واژگون می‌کرد. حضرت محمد آن شب حضرت حذیفه بن یمان را مأمور کرد که به اردوگاه دشمن برود و ببیند در آنجا چه خبر است. حذیفه مخفیانه به اردوگاه دشمن رفت و متوجه شد که قریشی‌ها روحیه‌شان را از دست داده‌اند و در حال فرار هستند. وی به نزد پیامبر آمد و ایشان را از فرار قریش مطلع کرد. [۱۶]

ادامه دارد...

#### پی‌نوشت‌ها:

۱- مغازی واقدی، ج دوم، ص ۳۳۰-۳۳۲

۲- سیره رسول خدا، ص ۳۶۶

۳- مغازی، ج دوم، ص ۳۳۳

۴- طبقات، ج دوم، ص ۶۴

۵- سیره رسول خدا، ص ۳۶۳

۶- همان، ص ۳۶۵

۷- مغازی، ج دوم، ص ۳۳۷

۸- همان منبع، ص ۳۴۰

۹- سیره رسول خدا، ص ۳۶۶-۳۶۷

۱۰- طبقات، ج دوم، ص ۶۵

۱۱- مغازی، ج دوم، ص ۳۴۵-۳۴۷

۱۲- همان منبع، ص ۳۳۲

۱۳- همان منبع، ۳۴۸-۳۵۰

۱۴- تاریخ یعقوبی، ج اول، ص ۴۰۹

۱۵- مغازی، ج دوم ص ۳۴۹

۱۶- سیره رسول خدا، ص ۳۷۱-۳۷۴